معمای قومیت و چشم‌انداز تاریک آیندهٔ ساخت سیاسی افغانستان

فرشید فرهادی؛ پژوهشگر مرکز آینده‌پژوهی جهان اسلام



مقدمه

همگن‌بودن کامل جوامع، آرمانی بیش نیست. تمامی نظام‌های سیاسی با موضوع تنوع قومی با کم‌وکیف مختلف روبه‌رو هستند. نتایج پژوهش‌های مختلف نشان از آن دارند که تنها در ۱۴ کشور جهان، اقلیت‌های قومی اندکی وجود دارند. تنها ۴ درصد از جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که تنها دارای یک گروه قومی هستند. باید گفت که تنوع و تکثر قومی به‌خودی‌خود چالش نیست؛ بلکه حتی تضارب آرا و اندیشه‌های مختلف اقوام سرمایه‌ای است که اگر در مسیر درست قرار گیرد، نعمات گسترده‌ای برای یک کشور دارد.

اما مشکل آنجاست که تنوع و تکثر قومی اسباب نزاع و بی‌ثباتی گردد. درست از همین جاست که یک کشور در لبه سقوط به پرتگاه عمیق قرار خواهد گرفت. باید گفت که تعارضات فزایندهٔ قومی و نژادی به‌حدّی قدرتمند بوده است که در برهه‌های زمانی مختلف، ساخت ژئوپلیتیکی کشورها و حتی مناطق مختلف جهان را به چالش کشیده و با تغییر و تحول روبه‌رو کرده است.

رقابت‌ها و منازعات قومی به‌هیچ‌وجه منحصر به کشورهای در حال توسعه و جهان سوم نیست. کشورهای توسعه‌یافته اروپایی نیز با این چالش روبه‌رو هستند: جدایی‌طلبی باسک‌ها در اسپانیا، نارضایتی در جنوب تیرول در ایتالیا، گرایش‌های گریز از مرکز اسکاتلندی‌ها و ولزی‌ها و ایرلندی‌ها در درون بریتانیا، جدایی‌طلبی کِبِک‌ها در کانادا، رقابت بین والون‌ها و فلمیایی‌ها در بلژیک و منازعات قومی پایدار در بالکان. منازعات نژادی در ایالات متحده امریکا که آخرین آن‌ها، مرگ جورج فلوید و چالش‌های گسترده پس از آن بود نیز بخشی از برهم‌کنش‌های قومی است. اما در اکثر جوامع اروپایی و غربی از ۱۶۴۸

به این سو، فرایندی تحت عنوان «دولت-ملت‌سازی» شکل گرفته است. از آن زمان به‌بعد، پادشاهی‌های مطلقه اروپایی با تکیه بر این فرایند تلاش کردند با ایجاد سمبل‌ها و نمادهای مشترک، پرچم واحد، زبان رسمی و فراگیر، خلق اساطیر و...، ساخت متکثر قلمرو خود را در ذیل کلیتی تحت عنوان «ملت» قرار دهند. این فرایند در سیر تکامل خود در عصر جدید، نقش زیادی در کاهش حجم عظیم و گسترده تعارضات و تنش‌های قومی در جوامع غربی داشته است.

این فرایند در پایان استعمار، کم‌وبیش، در سایر مناطق جهان نیز در دستورکار قرار گرفت. هرکدام از کشورهای جهان سوم که تحت این چارچوب پیشرو و فعال‌تر بوده است، در شرایط حاضر، نسبت به کشورهایی که از این فرایند جا مانده یا چنین فرایندی را تجربه نکرده‌اند، از نظر ایجاد ثبات سیاسی در جغرافیای خود، کامیاب‌تر و موفق‌ترند. افغانستان از جمله کشورهایی است که فرایند دولت-ملت‌سازی را تجربه نکرده است. این موضوع از این منظر اهمیت و ضرورت دارد که این کشور ناهمگن‌ترین شرایط قومی را دارد. افغانستان کشوری است دارای تنوع اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مذاهب. گروه‌های گوناگون قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی در چارچوب این سرزمین زندگی می‌کنند؛ تا آنجا که از سرزمین و کشور افغانستان با عناوینی چون موزه اقوام و گنجینه اقوام و موزائیک قومیت‌ها یاد شده است. این سرزمین از لحاظ تنوع و ناهمگونی قومی، اولین کشور آسیاست و در سطح جهان، مقام سی‌وهفتم را داراست. با وجود این، این کشور از ابتدای استقلال و شکل‌گیری تاکنون با ناکارآمدی و بحران در امر ملت‌سازی روبه‌رو بوده است و همین، سبب شکل‌گیری دوره‌های طولانی جنگ و منازعات داخلی برای این کشور شده است.

افغانستان و همزادی به‌نام بی‌ثباتی

افغانستان از معدود کشورهایی است که بیشترین دوره‌های بی‌ثباتی سیاسی را تجربه کرده است. از زمان استقلال و شکل‌گیری، این کشور همواره با بحران روبه‌رو بوده است. این کشور فاقد یک دولت به‌معنی واقعی کلمه برای تأمین امنیت و ثبات بوده است. به‌عبارت دیگر، افغانستان با بحران عدم وجود دولتی یکپارچه که حاکمیت آن در تمامی فضای سرزمینی کشور، جاری و ساری باشد، روبه‌رو بوده است. برای مثال، رابرت گیتز، وزیر دفاع امریکا، در چهل‌وچهارمین جلسه کنفرانس امنیتی مونیخ در این رابطه چنین گفت: «هنوز دولت افغانستان نتوانسته است اقتدار و قانون را در نواحی دوردست کشور تحقق بخشد و نیروهای افغان و ناتو، در مناطق فاقد کنترل در مجاورت افغانستان و پاکستان به سر می‌برند.» این مهم، بیش از هرچیزی، وابسته به متغیرهایی به قرار زیر است:

فقدان کلان‌روایتی تحت عنوان ملت: افغانستان کشوری است که هویت ملی در آن محلی از اعراب ندارد. هویت در افغانستان محدود به گستره قومی و پراکنده است. هرکدام از گروه‌های قومی در افغانستان، هویت‌های قومی منفرد و جداگانهٔ خود را دارند. تاجیک‌ها، هزاره‌ها، پشتون‌ها، ازبک‌ها، ایماق‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها، پشه‌ای‌ها، قزلباش‌ها، براهویی‌ها، پامیری‌ها و سادات و...، همه، هویت جداگانه و متصلب خود را دارند. در طول تاریخ سیاسی افغانستان، هرگاه فرد یا گروهی در راستای ایجاد ساختی تحت عنوان ملت گام برداشته است، با واکنش و مقاومت این گروه‌های قومی متکثر روبه‌رو شده

است؛ برای مثال، شاه‌امان‌الله‌خان در سال ۱۹۲۳، هم‌زمان با رضاشاه در ایران و آتاتورک در ترکیه، آغازگر اصلاحاتی اجتماعی و شروع فرایند دولت‌ملت‌سازی در افغانستان شد؛ اما برخلاف ایران و ترکیه، اصلاحات افغانستان راه به جایی نبرد. در دوره‌های بعدی نیز همواره افغانستان در آشوب ناشی از تعارضات قومی بود. بعد از ۲۰۰۱ و حمله امریکا نیز با وجود هزینه‌های فراوان این کشور، هیچ‌گاه دولتی در کابل شکل نگرفت که به معنی واقعی کلمه، جامه حاکمیت خود را بر کلیت جغرافیایی افغانستان بپوشاند.

جغرافیای افغانستان: یکی از دلایل مهم شکست فرایند دولت-ملت‌سازی در افغانستان و مانایی تعارضات قومی در این کشور به جغرافیای ناهموار این کشور برمی‌گردد. ناهمواری‌های گسترده و صعب‌العبور در افغانستان، در کنار ضعف در زیرساخت‌های ارتباطی، باعث شده است در چند دهه گذشته به‌طور خاص و در طول تاریخ این کشور به‌طور عام، اقوام و گروه‌های مختلف در این کشور کمترین ارتباط را با یکدیگر داشته باشند و بیشتر در انزوا باشند. این مهم‌ترین آفت برای شکل‌گیری کلیتی تحت عنوان ملت است. تجربه مشترک تاریخی، درد و شادی مشترک، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک از پیش‌شرط‌های مهم در شکل‌گیری ملیت مشترک در یک گستره سرزمینی است. گروه‌های قومی در افغانستان همواره به‌دلیل نبود چنین مؤلفه‌های مشترکی در انزوا بوده و همواره به‌عنوان نیروهای گریز از مرکز، سبب بی‌ثباتی ساخت سیاسی در این کشور شده‌اند. همواره هر ساخت سیاسی که در افغانستان شکل گرفته است، مورد پذیرش گروه‌های قومی مختلف قرار نگرفته است و به همین دلیل، دوامی نداشته است. جغرافیای کوهستانی افغانستان نیز مأمنی برای این گرایش‌های گریز از مرکز بوده است. باید گفت طالبان نیز به‌واسطه همین جغرافیای سخت و صعب‌العبور است که نزدیک به دو دهه در مقابل امریکا دوام آورد. مقاومت پنجشیر نیز تنها به‌واسطه کوهستانی‌بودن افغانستان تاکنون در مقابل طالبان دوام آورده است. به‌طور کلی، جغرافیای افغانستان مهم‌ترین مانع گسترش حاکمیت دولت مرکزی در پهنه سرزمینی این کشور بوده است. موقعیت جغرافیایی کشور افغانستان موجب تشدید تضعیف ساختار دولت مرکزی شده است.

تعارضات قومی: از دلایل مهم چنین وضعیتی در افغانستان، تنوع و تکثر قومی گسترده در این کشور است. افغانستان دچار بحران جغرافیای قومی است. نیروهای شدید گریز از مرکز، به‌واسطه شرایط جغرافیایی قومی و تنوع قومی- فرهنگی در طول تاریخ، به منازعات مسلحانه با دولت مرکزی و یا با یکدیگر برای کسب حداکثر قدرت پرداخته‌اند. فقدان اقتدار داخلی دولت مرکزی بر تشدید دامنه منازعات مسلحانه قومی افزوده است. به‌تعبیر روشن‌تر، در نبود هویت ملی، هویت‌های متکثر قومی در افغانستان همواره با یکدیگر نزاع داشته‌اند. به‌دلیل بافت سنّتی قبیله‌ای، هیچ‌کدام از گروه‌های قومی در افغانستان حاضر به پذیرش تسلط سایر گروه‌های قومی بر صحنه سیاسی افغانستان نبوده‌اند. هرگاه هرکدام از این گروه‌های قومی مانند پشتون‌ها حاکم می‌شده است، سایر گروه‌های قومی برای آن، تولید نیروی مخالف کرده و در مقابل آن به نزاع برخاسته‌اند. به همین دلیل است که در طول چند سده گذشته، تضاد و تعارضِ بین‌قومی خصلت پایدار افغانستان بوده است.

در طول شکل‌گیری کشور افغانستان، پشتون‌ها همواره بر کشور حکم رانده‌اند و قدرت در دست پشتون‌ها (شاخه درانی‌ها،

غلزایی‌ها، بارکزی‌ها و...) متمرکز بوده است؛ اما تحولات چهار دهه اخیر افغانستان، به‌ویژه پس از شکست ارتش سرخ شوروی در افغانستان و شکل‌گیری دولت مجاهدین اسلامی، موجب شد سایر اقوام (تاجیک، هزاره و ازبک) در کنار قوم پشتون در ساختار قدرت مشارکت داشته باشند. شاید یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری طالبان به این مرتبط باشد که پشتون‌ها به‌دلیل حضور ۲۵۰سالهٔ خود در قدرت، راضی به حضور سایر قومیت‌ها در قدرت نبودند و به همین دلیل هم نظام‌های سیاسی در افغانستان عموماً ناپایدار، شکننده و ضعیف هستند. حتی حکومت حامد کرزی و اشرف غنی نیز با وجود برخورداری از پشتیبانی گسترده نتوانست شعاع حاکمیتی خود را در سراسر افغانستان گسترش دهد. افغانستان جزو معدود کشورهایی است که نظام‌های سیاسی مختلفی را، از نظام پادشاهی و جمهوری سلطنتی و نظام کمونیستی گرفته تا دولت مجاهدین اسلامی و امارت اسلامی طالبان و نظام سکولار لیبرال غربی، تجربه کرده است.

مداخله خارجی: این متغیر تحت‌تأثیر مستقیم تعارضات و تنش‌های قومی در افغانستان است؛ چراکه جغرافیای افغانستان فاقد منابع چشمگیر معدنی و... برای تطمیع قدرت‌های خارجی است. پس، این منازعه گروه‌های قومی است که زمینه را برای مداخله خارجی در این کشور و افزایش تراکم تضاد در تنش در این کشور فراهم کرده است. در طول تاریخ سیاسی افغانستان، هرکدام از این گروه‌های قومی برای ایجاد توازن یا برتری بر سایرین به‌دنبال اتحاد با قدرت‌های خارجی بوده است.

برآیند این شرایط، در گذشتهٔ دردناک و حزن‌انگیز افغانستان آشکار است. در طول تاریخ سیاسی افغانستان، هیچ حکومت فراگیری شکل نگرفته و بی‌ثباتی، خصلت پایدار این کشور بوده است.

آیا طالبان می‌تواند بر این شرایط غلبه کند؟

بعد از تراژدی ۲۰۰۱ برای طالبان، این گروه در ۲۰۲۱، در کمتر از چند ماه، دوباره بر اریکهٔ قدرت در افغانستان تکیه زد. برخلاف دورهٔ قبل، در شرایط حاضر، طالبان به‌دنبال تحکیم و تثبیت قدرت خود است. به همین دلیل، این گروه با درس‌گرفتن از تجارب گذشته خود، در ظاهر و با تغییر الگوی رفتاری، به‌دنبال تحکیم قدرت با شناسایی بین‌المللی است؛ چراکه صرف تثبیت قدرت در افغانستان کافی نیست. طالبان به‌خوبی پذیرفته است که کلید ورودش به جامعه بین‌المللی، مقبولیت و پذیرش بین‌المللی است. اما پرسش مهم این است که به‌فرض شناسایی بین‌المللی طالبان، آیا امارت این گروه خواهد توانست بر بنای متزلزل افغانستان دوام بیارد. آیا طالبان بر معمای تضاد و تعارض قومی در افغانستان غلبه خواهد کرد؟

از برآیند متغیرهای نام‌برده و روندهای موجود در جامعه افغانستان می‌توان چنین استنباط کرد که چشم‌انداز ثبات سیاسی در افغانستان تیره‌وتار است. اینکه طالبان می‌تواند ثبات سیاسی را برای افغانستان به ارمغان آورد، آرمانی بیش نیست. نخست، وابستگی طالبان به پاکستان و بلندپروازی این کشور برای گسترش حوزه نفوذ خود سبب واکنش منفی و حساسیت سایر قدرت‌های منطقه‌ای خواهد شد. قطعاً نزدیکی پاکستان به محور اخوانی ترکیه و قطر بی‌پاسخ از سوی عربستان سعودی نخواهد بود. جمهوری اسلامی ایران نیز حاضر به پذیرش نفوذ رقبای منطقه‌ای در مجاورت خود و کشوری که ۹۳۶ کیلومتر مرز زمینی با آن دارد، نخواهد بود.

از سوی دیگر، در سطح جهانی نیز امریکا حاضر به پذیرش نفوذ گسترده چین در افغانستان نیست. امریکا برای مقابله با طرح یک کمربند و یک راه چین نمی‌تواند به تحولات آیندهٔ افغانستان بی‌اعتنا باشد. روسیه نیز در خفا بی‌میل به مقابله احتمالی با گسترش روبه‌رو رشد نقش چین در منطقه آسیای مرکزی نیست. خود طالبان نیز گرفتار انشقاق و تضادهای داخلی است. حنفیت که سنگ‌بنای هویت مذهبی طالبان است با خوانش دوگانه روبه‌روست. حنفی‌های شمال، اهل تساهل و مدارا هستند. این در حالی است که حنفی‌های جنوب کاملاً متصلب و افراطی هستند. برخی به‌دنبال جهاد و ترورند و برخی به‌دنبال توافق و حکمرانی. برخی به‌دنبال تساهل با سایر گروه‌های قومی و مشارکت آن‌ها در دولت آینده هستند و برخی به‌دنبال یکه‌تازی. شکاف‌های موجود در طالبان خطر بزرگی است که دوباره افغانستان را به‌سوی یک دوره طولانی خشونت خواهد برد.

دولت موقت و ابتدایی این گروه نشان از آن دارد که این گروه صرفاً در راستای امیال گروه‌بندی‌های داخلی خود و برخی کشورهای منطقه قدم برداشته و قومیت‌های دیگر و همچنین منافع سایر قدرت‌های منطقه‌ای نادیده گرفته شده است. با وجود وعده این گروه مبنی بر مشارکت سایرین، احتمال توفیق و کامیابی طالبان در این راه با توجه به وجود شکاف‌های متراکم در جامعه افغانستان و با توجه به گذشتهٔ پشتون‌ها ضعیف است.

به‌طور کلی، شکل‌گیری محتمل جبهه‌گیری‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در افغانستان سبب ایجاد فشار بر ساخت سیاسی جدید افغانستان خواهد شد. از سوی دیگر، سایر گروه‌های قومی حاضر به پذیرش سلطه‌طالبان و پشتون‌ها نخواهند بود؛ همان طور که در گذشته نیز چنین بوده است. جغرافیای افغانستان نیز به آنان اجازه مقاومت خواهد داد. به این موضوع باید تعارضات قومی و تعارضات موجود در خود طالبان را نیز اضافه کرد، موضوعی که برآیند نهایی آن، خلق تصویری تاریک از آینده ثبات سیاسی در افغانستان است. پس، طالبان نیز دیر یا زود تسلیم این سرنوشت تلخ افغانستان خواهد شد.

جمع‌بندی

اگر بگوییم افغانستان در طول تاریخ بیشترین دوره تضاد و تعارض را تجربه کرده است، به گزاف سخن نگفته‌ایم. جنگ و تعارض خصلت پایدار نظام سیاسی افغانستان شده است. آخرین تحول، روی‌کارآمدن دوبارهٔ طالبان در افغانستان در چند وقت اخیر است. از زمان بازگشت طالبان، این پرسش دوباره به ذهن متبادر شده است که آیا طالبان می‌تواند بر این شرایط غلبه کند یا خیر. بر پایه شواهد و قرائنی مانند شکل‌گیری قطب‌بندی‌های متضاد در افغانستان، جناح‌بندی‌های متضاد درون خود طالبان، تعارضات قومی گسترده در جامعه افغانستان، ضعف دولت-ملت‌سازی و نیز جغرافیای سخت و صعب‌العبور افغانستان می‌توان چنین استنباط کرد که آینده ثبات سیاسی در افغانستان همچنان با آشوب و تضاد روبه‌رو خواهد بود. طالبان از لحاظ مالی، سیاسی، اجتماعی و سایر مؤلفه‌ها توانایی مدیریت و غلبه بر معضلات متراکم و چند لایه افغانستان را ندارد. دیر یا زود دوباره، گرایش‌های گریز از مرکز در افغانستان شکل خواهند گرفت و با توجه به جغرافیای افغانستان، غلبه بر آن‌ها غیرممکن خواهد بود؛ همان طور که در شرایط حاضر، مقاومت پنجشیر به کوهستان پناه برده است و طالبان عاجز از فرونشاندن آن است.